



کوروش امیرنادر

نامه چاپ‌نشده پرویز مشکاتیان به عماد خراسانی

درگذر زمان



علیرضا پورامید: یک سالی هست که می‌خواهم از استاد مشکاتیان بنویسم اما هر بار در تنگنای کاهلی و بیدلی و روزمرگی به تأخیر می‌افتد. گویا دل در گوشم می‌خواند: «باز توی عماد خراسانی) برایم نوشته بود که در یادنامه‌اش چاپ شود» (و مثل بسیاری از کارها روی زمین مانده است) در سالروز درگذشتش فرصتی شد که نوشته‌اش درباره اقامعدا چون ادبیانه‌تر از آن بود که من می‌خواستم در مورد مشکاتیان بنویسم، اینک در ادامه می‌آورم.

بی‌ارن موافق همه از دست شدند/ در پای اجل یکان یکان پست شدند/ بودیم به یک شراب در مجلس عمر/ یک روز رو ما پیشترک مست شدند درگاه این سروده خیام از دهنم می‌گذرد زمانی طول می‌کشد تا قرائی گیرم.
چ‌ه اندازه درد نرفته در این رباعی است و نیز چقدر عشق به یار و دیار و دیار. قرار است سخن از عمادخراسانی باشد، همو که با نا« مشت‌ی عماد» در دایره یاران به تواضع و فروتنی و دوستداری با آن همه عشق به یار و دیدارش و حتی طوطی‌اش، زمانی در کپکشان شعر و ادب ایران درخشید و بی‌گمان اکنون نیز ستاره سیاره‌ای شده است در این آسمان که زندگی‌اش به گونه‌ای دیگر آغازین گرفته است.

حالا دیگر عماد در میان ما نیست که قلم‌های مسحورین خُب و بغض آزارش دهد و به همین دلیل او که از نظاهر و تجاهل به دور بود بیشتر همین سخن‌ها آزارش می‌داد. اخوان بزرگ که حالا دیگر برج و بارو و کپکشان‌ش با راه شیرِی پهلوی می‌زند از همین قول مشت‌ی عماد «شبهات‌الشعر» دلتنگ بود. او درباره عماد و شعر او می‌فرماید: «صحبت از عماد و شعر او که امروز از مشاهیر غزلسرایان است و اجل و اعرف از این گفت‌وگوها خلاف قاعده معروف تعریف خواهد بود.» البته این در سرزمین ما تازگی ندارد از رودکی قرن چهارم بگیردی که می‌گوید: «اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگی و سلاوری» تا مولانا جلال‌الدین محمد که: «بیا تا قدر یادیکدیگر بدانیم/ که تا ناگه ز همدیگر نمانیم» و سعدی که: «گر تو خواهی که بجویی دلم امروز بجوی/ ورنه بسیار بجویی و نیایی بازم» و حتی حافظ: «امروز که پیش توام مرحمتی کن/ فردا که خوشی خاک به سود اشک ندامت» تا اخوان که دیگر شمشیر می‌کشد: «هیچ جوانه‌ای ارجمند از هیچ جاتان رست نتواند/ هیچ بارانی شما را شست نتواند» به هیچ روی نمی‌خواستم در حوزه و حیطه شعر عماد قلمی برانم، که بی‌گمان در این راه افضل و ازرجح از دوستداران هنر و هنرمند بسیاری، و به همین روی قلم ناخودآگاه به خاطره و نگاهی به نگاه او و همفکران و هم نگاهانش به پیرامون کشیده شد.

در سال‌های آخر عمر عماد غم تنهایی در چه‌رдах به سکوتی حکیمانه بدل شده بود «هم در وطنم بار غریب به سر دوش/ گو‌ه‌بست که خواهد بشکاند کمرم را» (استاد شهبازی)

همو که در ایام شباب اگر در جمعی می‌خواند: «ای پدرسوخته که چشم‌های تو پدر درمی‌پزد»/ ا‌ه که یک ذره تو هم ما را بخُی کار طیاره/ همو ابرو دُزن و چشم و لب و گردن و گوش/ طغرل جور تو پدرسوخته ز هیچ‌کس ندَره/ خاک میدون ستم خیلی دمنگیره برار/ شده صد تیمور و چنگیز توی میدون آوره»

فریادهای دست‌ میریزاد و قلم‌ پرزاد به آسمان

می‌رفت. آخرین بارِی که در مهربان‌سرای دوست عزیزم داریوش ذُرانی دیدمش پرسیدمش مشت‌ی چگونه‌اید؟ گفت: «حالا می‌فهمم یهودی سرگردان به چه غذای دچار آمده بود».

هنرمندان هر سرزمین شناسنامه‌های آن سرزمین‌اند می‌رفت. آخرین بارِی که در مهربان‌سرای دوست عزیزم داریوش ذُرانی دیدمش پرسیدمش مشت‌ی چگونه‌اید؟ گفت: «حالا می‌فهمم یهودی سرگردان به چه غذای دچار آمده بود».

هنرمندان هر سرزمین شناسنامه‌های آن سرزمین‌اند می‌رفت. آخرین بارِی که در مهربان‌سرای دوست عزیزم داریوش ذُرانی دیدمش پرسیدمش مشت‌ی چگونه‌اید؟ گفت: «حالا می‌فهمم یهودی سرگردان به چه غذای دچار آمده بود».

بعد از از دست رفتن اِی‌رج بسطامی، نگاه‌ا معطوف او شد و تازه فهمیدند بسطامی که بوده است، حکومت‌ها که هیچ، روی سخن با هنردوستان این مرز و بوم است که باز نگذارند اخوان‌ها، نیماها، شاملوها، ملک‌الشعراها، زریاب‌خویی‌ها، فروغی‌ها، شرف‌الدین خراسانی‌ها، عماد خراسانی‌ها و... در عزلت از خاک بر افلاک برسوند. «صبر بسیار باید پدر پیر فلک را/ که دگر مادر گیتی چون ایندازد فرزند بزاید»

بگذارید همین جا سخن استاد را به گونه‌ای دیگر بگویم، آنجا که می‌گوید: «هنرمند قدر ببند و در صدر نشیند».

می‌خواهم بگویم هنرمند می‌تواند قدر ببیند و در صدر نشیند ولی دریغ و درد که در این مرز و بوم با آنکه حکیم طوس در مورد هنر می‌گوید: «هنر برتر از گوهر آمد پدید» سعدی در مورد هنرپذیر می‌فرماید:

«تاجم نمی‌فرستی تیغم به سرزمَن / مرهم نمی‌گذاری زخم دگر مِزن» و آخر سخن به قول سایه زانین:

«خون می‌چکد از دیده در ایمن کنج صوری/ این روانشان همیشه تابان

صبر که من می‌کنم آفسردن جان‌است»

روانشان همیشه تابان

سایز ۸۳

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرزائین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - تماس: ۸۸۶۷۷۶۹۹

توزیع: شرکت ناوآوران جهان‌رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۳۲۹۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹، تلفن ۶۶۸۲۳۲۴۶

آخرین پیشنهاد: از خواندن «جان شیفته» تا تماشای فیلم‌های کلاسیک رابطه غریب سن و سال و علاقه‌مندی به کلاسیک‌ها

ماشاءالله شمس‌الواعظین



این روزها کم‌کم دارم می‌روم سراغ عهد قدیم، شاید هم به قول روشنفکران عهد عتیق. کلاسیک‌ها برایم جذاب شده‌اند، کتاب‌هایی که ربع‌قرن پیش خواننده‌ام، فیلم‌هایی که نیم‌قرن از ساخته‌شدن‌شان گذشته است؛ بازگشتی که چندان هم بی‌دلیل نیست. «جان شیفته» را اول‌بار تقریباً ۲۵ سال پیش خوانده بودم و حالا دوباره به این کتاب ماندگار «رومن رولان» رجوع کرده‌ام. خواندن این رمان حالا، ربع‌قرن دیگر حال و هوای دیگری دارد، برای خودم هم رویارویی این بارم با این کتاب غریب است. با نگاهی موشکافانه‌تر خط به خط جان شیفته را می‌خوانم و انگار با اندوخته‌های بیشتر در این سال‌ها فضاسازی‌های این نویسنده برایم جان می‌گیرند. کتاب خواندن عادت دیرینه‌ای است که از یک جایی به بعد مثل باقی کارها بخشی از روزمرگی‌های زندگی می‌شود، اما حالا در میانسالی سسبک و سیاق‌ش تغییر کرده است و خواهی‌نخواهی میل به رجوع به آنچه در گذشته خوانده‌ای دوچندان می‌شود. شیفتگی من به کلاسیک‌ها تنها به ادبیات ختم نمی‌شود، به دو عالم سینما هم همین اتفاق برایم رخ داده است. سینما رفتن و تماشای فیلم روی پرده را مثل خیلی‌های دیگر ترک کرده‌ام، در واقع کششی باقی نمانده است. صنعت سینما در چند سال اخیر چنان افت چشمگیری داشته که حتی سینماگران نامدار ایرانی هم که دوست و رفیق‌مان هستند، شوقی برای تماشای سینمای ایران ندارند. اما سیر نزولی سینمای ایران عادت فیلم دیدن را از سرم نینداخته، بلکه سبب شده به چیزهای دیگری پناه ببرم. تماشای فیلم‌های کلاسیک عالم کمدی و درام یکی از لذت‌های این روزهایم است. کمدی‌های کلاسیک آمریکایی و درام‌های ماندگار سینما را که بسیاری‌شان را پیش‌ترها دیده بودم، این بار از یک زاویه دیگر می‌بینم و تماشایش را هم به اطرافیانم

از یک زاویه دیگر می‌بینم و تماشایش را هم به اطرافیانم

در گذر زمان: روز جهانی صلح اولین گریه جنگ، اولین خنده صلح

مِهتاب کرامتی



زندگی می‌کنند، زندگی در جنوبی‌ترین شکل خود معنا می‌شود؛ تلاش برای ماندن و زیستن برای زنده ماندن. شرمساری جریان‌ناپذیری است برای انسان‌ها که هنوز در بسیاری از نقاط زمین خود آدمی تنها جویبار و سایه مرگ تنها خنکا و اشک تنها راه التیام این بخشی از بمانیه کوفی عنان در سپتامبر ۲۰۰۱ به مناسبت روز جهانی صلح، خطاب به همه کسانی است که تلخ‌ترین ساعات جهان را برای مردمان عراق، افغانستان، فلسطین، رواندا، سودان و... رقم زدند. به کسانی که دست‌های خاکی و چشم‌های تر و صورت‌های مضطرب زنان و کودکان را دیدند و آنها را در جنگی نابرابر در میان دود و آتش بدون دارو و غذا روی تخت‌های بیمارستان تنها گذاشتند؛ انهایی که هزاران کودک را در آغوش مادران‌شان دیدند که به خواب نرفته و چشم نگشوده به خواب دیگری رفته‌اند.

تفاوت دو جهان: هنرمندان و سیاستمداران و کمک به مردانی در اعماق زمین ایزابل آلدنه به دیدار معدنیان محبوس رفت



ایزابل آلدنه نویسنده و دخترخوانده رئیس‌جمهور فقید شیلی ظهر یکشنبه به همراه «سیاست‌پنیر» رئیس‌جمهور شیلی با معدنیان محبوس در عمق ۷۰۰ متری زمین و خانواده‌هایشان دیدار کردند. ایزابل آلدنه در این دیدار وعده داده است بخش‌هایی از امرار جیدش را برای معدنیان بخواند و این نوار ویدئویی را در میان جیدش و نجات قرار بدهد تا برای معدنیان پخش کنند. این پیشنهاد از سوی «عثمان آریا» یکی از معدنیان گرفتار در این معدن مطرح و با استقبال آلدنه روبه‌رو شد. به گفته ستاندتر-کاران گروه امداد و نجات حرکت‌های اینجینیتی به شدت در بالا بردن روحیه معدنیان تأثیر دارد. علاوه بر این، این روزها فیلمنامه‌نویسان و کارگردانان بسیاری برای ساخت فیلم از این فاجعه راهی معدن سن‌خوزه شده‌اند. یکی از این سفرم‌موفق، پدرو پائز زنده‌گی‌تان از کارگردان جوان و پسر نویسنده مشهور شیلیایی آریل دورفمن این روزها مشغول ضبط مستندات ساخت فیلمی داستانی بر اساس این واقعه است. در واقع قرار است فیلمانه این فیلم را آریل دورفمن بنویسد. آریل دورفمن و ژاواکین دورفمن چند سال پیش و پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر نیویورک فیلمی ساختند که سروسوای بسیاری به پا کرد و آنها در این فیلم به مقایسه حمله سربازان آگوستو پیروشو به پشتیبانی امریکا به کاخ ریاست جمهوری ریواشاده شد، حادثه ۱۱ سپتامبر پرداخته بودند، زیرا حمله پیروشو به کاخ آلدنه هم در ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاده بود. ژواکین دورفمن این روزها با خانواده معدنیان گفتگو می‌کند و تصاویر بسیاری را ضبط کرده است. معدنیان شیلی به احتمال زیاد تا چند ماه ژاویه باید در ۷۰۰ متری عمق زمین بمانند.

روزنامه

سال پنجم ■ شماره بیایی ۱۰۶۷ ■ شماره ۱۴۳ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۳۰ شهریور ۱۳۸۹ ■ ۱۲ شوال ۱۴۳۱ ■ ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۰

آخر

دغدغه روشنفکری: از رم تا تهران به هزار بهانه

کتاب‌ها و بهانه‌ای برای سفر



بهمن فرزانه

هفته دیگر برای چندین چندمین باری که دیگر

حاشیاش از دستم خارج شده است، به تهران می‌آیم.

باز هم با دو کتاب تازه که حاصل کار در رم است.

مدتی بود که دوباره به گابریل گارسسیا مارکز فکر

می‌کردم؛ نویسنده محبوب سال‌های جوانی‌ام. بالاخره

بعد از کلی جست‌وجو به یادداشت‌های تازهای از او

رسیدم؛ یادداشت‌هایی که دیده نشده‌اند. یکی‌شان را چند ماه

پیش ترجمه کردم و برای نشر «ثالث» فرستادم. اسم کتاب

اول را گذاشتم «یادداشت‌های پنج‌ساله» که فکر می‌کنم ناشر

جوان نشرش را هم گرفته. این کتاب حاصل یادداشت‌های روزانه

مارکز در فاصله سال‌های ۸۰ تا ۸۵ است. کتاب دوم را هم با

خودم برای ناشر می‌آورم. اسم این مجموعه یادداشت‌ها را هم

گذاشتم «نوشته‌های کرانه‌ای» که شامل یادداشت‌های روزگار

جوانی اوست، یعنی درست زمانی که مارکز بیست و اندی سال

بیشتر نداشت. او این یادداشت‌ها را در فاصله سال‌های ۴۸ تا

۵۲ نوشته است و فکر می‌کنم مخاطب ایرانی از خواندنش لذت

می‌برد. این کتاب‌ها و آوردن‌شان برای ناشر بهانه‌ای است برای

سفر به تهران و رفتن به سرزمین مادری. ۵۰ سال است که از

ایران رفته‌ام، اما هر سال سری به تهران می‌زنم. عادت است دیگر.

تهران است و انگار نمی‌شود از آن دل کند. بهترین سال‌های عمرم

را اینجا -رم- سپری کرده‌ام. ۴۰ سال است که در خیابان‌های

زنده و پرشور این شهر قدیمی نفس می‌کشم، با غم و شادی

ملت ایتالیا گره خورده‌ام. گاهی پادم می‌رود که از دیار دیگری به

اینجا پرت شده‌ام. اما به خاطر همه‌یام، به خاطر کافه‌چی پاپین

خانم که ۲۰ سال است هر روز صبح می‌بینمش، یاد خیابان‌های

باشم. من با همه چیز اینجا کنار آمده‌ام. پشت درهای خانم‌ام

فارسی فکر می‌کنم و حرف می‌زنم. شاید برای همین است که

طی این سال‌ها هنوز مخاطب فارسی، ترجمه‌هایم را دوست دارد.

از زبان فارسی سبب نمی‌مانم. اینجا زندگی روزمرگی و فرهنگ

زیاد لازم نیست جان بکنی تا با بیرون خلعت هماهنگ شوی.

دیگر به غذاهای چرپ و چپلی این ایتالیایی‌ها عادت کرده‌ام.

همسایه‌ام دستپخت غذاهای ایتالیایی‌ام را دوست دارد. بالاخره

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به

به



تهران : اذان ظهر۱۲:۵۷اذان مغرب ۱۹:۲۱اذان صبح فردا ۴:۲۸ طلوع آفتاب ۵:۵۲



درباره نمایشگاه عکس طبیعت و ماکرو از فاصله بسیار نزدیک
علی رنجی‌پور
«طبیعت و ماکرو» عنوان نمایشگاه عکسی است که از چند روز دیگر در گالری آتشزاد برگزار می‌شود، اما نگارنده توانسته پیش از برگزاری رسمی، چندتایی از عکس‌ها را ببیند و این ستون پیشنهاد را بنویسد. سسه «علیها»، نیلوفر، کتانیو و کسری، تجربه‌های عکاسی‌شان را مبتنی بر سبک «ماکرو» و با درونمایه‌ای خاص، چند روزی در معرض نمایش و دید مردم قرار می‌دهند تا به گفته خودشان دیدگاهی جزئی‌نگر از طبیعتی را که به طور معمول با آن مواجهیم در مقابل چشم بکشایند و حسی کنج‌گوانه را برای کشف دنیاهای درونی مناظر برانگیزند، که البته تا حدودی در این کار موفق هم شده‌اند.

ماکرو در عکاسی، تصویربرداری و دید از فاصله بسیار نزدیکی است، به گونه‌ای که تمام اجزای با وضوحی بسیار بالا قابل دیدن هستند. در دید ماکرو بخشی انتخاب‌شده از منظره، جزئی از کل تصویر با بزرگنمایی بیشتر در اختیار بیننده قرار می‌گیرد؛ بخشی که چه‌بسا خود دنیایی وسیع با اطلاعات شخصی‌خاص است.

هر سه علیها، از قضا ربطی هم به معماری دارند و بدشان نمی‌آید که در مجموعه عکس‌هایشان ارتباطی میان معماری و عکاسی پیدا شود. البته معماری نه به معنی ساختمان و شهر و بنا، بلکه به معنی فراتر از آنچه به ترکیب‌بندی خوب و رنگ‌بندی مناسب می‌رسد و مفهوم معماری را از گستره وسیع فضاهای شهری و ساختمان‌ها و معابر، به سه مبانی گرافیک و عکاسی و هر هنر دیگری، گسترش می‌دهد. هر سه عکاس، به نوعی دانش آموخته معماری‌اند و کار و بار اصلی‌شان بی‌ارتباط با معماری نیست. ظاهر این اشتراک باعث شده در عکس‌ها نوعی هماهنگی و دید مشترک پدید آید. نگاه فرمالیستی حاکم بر همه عکس‌ها هم شاید بی‌ارتباط با این موضوع نباشد. به گفته نیلوفر، یکی از این علیهاها، در این عکس‌ها سعی بر آن بوده تا تمامی تنالیت‌های رنگ خاکستری از سفید تا سیاه در اثر حضور داشته باشند تا در عین خوانا بودن تصویر، اولویت فرم‌گرایانه خود را نیز حفظ کنند. در چیدمان عکس‌ها هم عکس‌ها به سه گروه و نوعی این نگاه مشترک را حفظ کنند و به یک نقطه واحد برسند. یک عکس ویژه که با وسواس بسیار زیاد انتخاب شده، به عنوان نقطه تمرکز در مرکز قرار گرفته تا اگر بنا باشد سه جای تعدادی عکس، فقط یکی توصیف‌کننده همه کارها در نظر گرفته شود، همین یکن این کار را برکنند.

این عکس‌های ماکروگرا در طبیعت، بیشتر در یکی دو نمایشگاه گروهی شرکت کرده و توی مسابقه هم برنده شده و جایزه گرفته‌اند، اما نمایشگاه حاضر نخستین تجربه نمایشگاهی سه‌نفری آنهاست. این نمایشگاه را که از اول تا هفتم مهرماه در ساختمان ۲۳ خیابان توانیر (گالری آتشزاد) برپاست عجلاناً از دست ندیده‌تا بعد که احتمالاً بیشتر از این سه علیها و عکس‌های جزئی‌نگرشان خواهیم شنید.

دکه مجله گردشگری نگاره سرخ و سبز همین نزدیکی



مجله نگاره را که باز کنید صفحه‌ای باز می‌شود، با عکسی که اندازه یک سفر که حتی بیشتر از آن حرف دارد اما فقط این نیست. باید تصویر ساحل گیسوم و جنگل‌های بی‌انتهای ماسال، تصویر کویر مرکزی ایران و دره چالدره را ببینید و داستان مافراش را بخوانید تا بداندی لذت سفر در طبیعت چه لذت است. در بخش دیگری نگاره این بار با از مرزهای زمینی فراتر گذاشته و به مناسبت سالگرد مولانا این سؤوال را مطرح می‌کند که «با زمانی که مولانا جلال‌الدین رحل اقامت از سرزمین اجدادی برست و در قوه‌بین مسکن گزید، گمان می‌کرد روزی روزگاری مرزهای جغرافیایی و سیاست‌های دولت-ملت‌هایی که تعریفی تازه از وطن آفریده‌اند، باعث شوند شیفتگان دیدارش آواره سفر-تخانه‌ها شوند و حاکمان سرزمینی که مرقدش را دربر گرفته، از کنار نشان دلار روی دلار بگذرانند و ناش را در دست فرست جاذبه‌های گردشگری قرار دهند؟» اگر این صفحات مجله را ورق زدید یادداشت حمیدرضا ایک مهمان این شماره نگاره را از دست ندهید. از اینها که بگذریم در بخش گردشگری خارجی، مجله نگاره قرار است از این شماره کشورها را در قاب عکس و توضیحی کوتاه به تصویر بکشد.

در این شماره استرالیای شگفت‌انگیز را تماشا کنید، با برترین جاذبه‌های توریستی دنیا در بخش Top Ten این بار مزین به تصویری از پرسپولیوس ایران هم هست، بخش ویژه‌ای هم در این شماره مجله به مناسبت فرارسیدن روز جهانی گردشگری و تنوع زیستی به طبیعت‌گردان جهان اختصاص دارد و متنوع گیاهی و جانوری و اقلیمی ایران و جهان، نگاهی از منظر سفر به فیلم بانوی کوچک سان‌شین، سفر ازازان‌قیمت به کشورهای سلطانیه در عمق تاریخ با فاصله دو ساعت از تهران، لذت چای در سفر با انتخاب فلاسک مناسب، طنز و اخبار کوتاه گردشگری داخلی و خارجی از دیگر بخش‌های مجله نگاره هستند که می‌توانید تماشا کنید، بخوانید و لذت ببرید.